

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ملک الشعراء

استاد محمد نسیم «اسیر»

تنظیم و ویرایش: AA-AA

علامه "سید اسمعیل بلخی"

عزیزالقدرم "ولی احمد نوری" به تاریخ ۳ اگست ۲۰۱۶، شعری را از روحانی انقلابی «حضرت سید اسمعیل بلخی» به دست نشر سپرده بود، که از هر مصراع آن شوری از وطندوستی و هیجان انقلابی استنباط می شد و مرا به یاد دوران پرشور جوانی انداخت، که در جست و جوی شوری و حرکتی برای آزادی از قید ظلم و تعدی بودیم. در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی شمسی این پیشوا و دانشمند معظم، روزهای جمعه در یکی از تکایای چنداول، صحبت و مردم کابل، مخصوصاً نسل جوان را به وحدت و همبستگی و همدلی و مبارزه در برابر ظلم و استبداد، تشویق و تبلیغ می کرد. تعداد کثیری از مردم اعم از پشتون، تاجک، اوزبک و ...، به خصوص جوانان را علاقه مند و پیرو خود ساخته بود. من نیز با جمعی از دوستان همسن و سال، در تکیه خانه "میر اکبر آغا" در چارسوق چنداول هر روز جمعه و بلاانقطاع از صحبت ها و منبر رفتن های شان برخوردار می شدیم، تا روزی از نزدیک فیض صحبت شان میسر و دقایق طولانی بهره مند دیدار و گفتار عالمانه شان شدیم. این جریان و علاقه مندی بیشتر مردم به جناب شان ادامه داشت تا به اتهام کودتا، گوشه نشین محبس دهمزنگ شد و سالهای طولانی را دران محبس گذشتاند. اینک آن شعر را، با روحیه همان دوران، که اوضاع کنونی بهتر نه، بلکه خرابتر از آن است، تخمیس نموده و از نظر تان می گذرانم:

سرزمینی که به لب، خنده حرام است اینجا روز تـاریکتر از دامن شام است اینجا

شهد اگر یافت شود، زهر تمام است اینجا حاجتی نیست به پرسش، که چه نام است اینجا
 جهل را مسند و بر فقر مقام است اینجا

گر به ظاهر همه کس اهل سجود است و رکوع جلوۀ شیخ به محراب، خضوع است و خشوع
 عشق و همدردی و یاری و رفاه در مجموع علم و فضل و هنر و سعی و تفکر، ممنوع
 آنچه در شرع حلال است، حرام است اینجا

حاصل ما به جز از رنج و غم و محنت نیست مزرع جامعه، جز دستخوش آفت نیست
 پیشوایان به غم همدلی و وحدت نیست فکر مجموع درین قافله جز حیرت نیست
 زانکه اندر کف یک فرد، زمام است اینجا

از پی قافله رفته، روان چون موریم گاه لنگیم درین راحله، گاهی کوریم
 در کثافات و جنایات جهان، محصوریم مگر از صحنه بستان طبیعت، دوریم
 پخته شد میوه هر کشور و خام است اینجا

ما چه سان راه به جمعیت آگاه بریم سر برون از محک نفرت و اکراه بریم
 راه ازین کره خاکی به دل ماه بریم ما به سرمنزل مقصود چه سان راه بریم
 راهزن رهبر و خس دزد، امام است اینجا

در بهاران امل، زرد و خزانیم، چرا؟ آب ایستاده درین موج نهانیم، چرا؟
 همه گویند، که ما هیچمدانیم، چرا؟ ما ازین مدرسه ناکام روانیم، چرا؟
 کامجویان همه، در جستن کام است اینجا

رهروان ره عجزیم، همه بی سر و پا دیگران متفق و قافله ما تنها
 می دمد کوس جدائی و نفاق از هرجا می آزادی و وحدت نرسد از چه به ما
 مستبد شیخ صفت، دشمن جام است اینجا

بس، که در ملک، تقلب شده زیب و زیور هیچ کس بر عمل خویش ندارد باور
 واعظ شهر کند جلوه به روی منبر ریش زاهد، قلم منشی و فورم افسر
 حلقه حزب جوانان همه دام است اینجا

چشم بگشا و نظر کن به سرشت دنیا به خرافات فرو ساخته جمعیت ما
 پا به زنجیر اسارت همه بی برگ و نوا بردگان سرخوش و آزاد به هر جا، اما
 ملتی در کف یک شخص غلام است اینجا

تا به سرپنجه این بی خردان است، زمام ارتقای وطن امروز حرام است، حرام
 سخنی هست به تلخی، که کنم ختم کلام دیگران را به فلک سبقت دانش به دوام
 رفتن ما به عقب هم به دوام است اینجا

غفلت ما سبب خودسری دولتهاست کس ز بیداد و ستم قد نتوان کردن راست
شیون از فقر به هر گوشه کشور بالاست «بلخیا» نکبت و ادبار ز سستی پیداست
چاره این همه بیداد، قیام است اینجا

(م. نسیم «اسیر» - ۴ آگست ۲۰۱۶ ع، فرانکفورت)